

فضیلت‌های میثم تمار

بزرگترین فضیلت يك انسان، همان ایمان و علم و تقواست که در میثم نیز وجود داشت. اما اضافه بر اینها، گاهی برجستگی‌های خاصی در شخصیت يك مؤمن متقی وجود دارد که او را نسبت به دیگران، برتر می‌سازد...



بزرگترین فضیلت يك انسان، همان ایمان و علم و تقواست که در میثم نیز وجود داشت. اما اضافه بر اینها، گاهی برجستگی‌های خاصی در شخصیت يك مؤمن متقی وجود دارد که او را نسبت به دیگران، برتر می‌سازد. در این بخش، اشاره‌ای کوتاه به بعضی از این صفات ارزنده و امتیازات و فضایل خاص میثم می‌شود:

1- سخنوری

میثم، بیانی رسا داشت و در نطق و سخن، توانا و فصیح بود. سخنوری میثم تمار را از این واقعه که نقل می‌شود می‌توان دریافت: در بازار، میثم، رئیس صنف میوه‌فروشان بود. هرگاه قرار بود در جایی و نزد کسی و یا موقعیت مهمی، سخنی گفته شود از میثم تمار می‌خواستند که سخنگویشان باشد. گروهی از بازاریان نزد میثم رفتند تا باهم به عنوان شکایت از حاکم و عامل بازار، پیش « این زیاد؛ بروند که والی شهر کوفه بود. در این برخورد و دیدار با ابن زیاد میثم بود که به نمایندگی از دیگران با رشادت به سزایی سخن گفت. خود میثم در باره این دیدار و سخنها می‌گوید:

« این زیاد، با شنیدن گفتارم به شگفتی افتاد و در سکوت فرورفت. (13؛ raquo;)

همین بیان صریح و حقیقی آشکار باعث شد که از میثم کینه‌ای در دل ابن زیاد بماند.

2- مفسر قرآن

تفسیر قرآن از علوم ارزشمند در اسلام است و این علم، که شناخت مفاهیم بلند آیات قرآن است، نزد پیامبر و امامان معصوم است. گرچه قرآن، کتاب روشن حق و معجزه‌ای گویا از سوی خداوند برای عموم مردم است، لیکن اسرار و دقایق و نکات لطیف و ظریف و اشارات پرمعنای فراوانی در آن است که در علم تفسیر، پرده از روی آن دقائق، برداشته می‌شود و درک بهتر و بیشتری از مضمون و محتوای آیات این کتاب آسمانی که وحی خداوند است، به دست می‌آید.

پیشوایان دین ما - که درود خدا بر آنان باد - آشنایی‌شان با قرآن از علم الهی سرچشمه می‌گرفت و از آن معارف والا به شاگردان و اصحاب خویش به تناسب فهم و استعداد آنان می‌آموختند. میثم تمار، یکی از این شاگردان والا مقام درمکتب تفسیری علی(ع) بود. میثم علم تاویل معانی قرآن را از آن حضرت فرا گرفت و در قرآن‌شناسی، دانا و بصیر گردید.

روزی میثم با « ابن عباس؛ raquo; - مفسر قرآن و شاگرد علی(ع) - در مدینه دیدار کرد و به او گفت: آنچه از تفسیر قرآن می‌خواهی، بپرس! من تمام قرآن را نزد علی(ع) فراگرفتم و آن حضرت تاویل قرآن را به من تعلیم فرمود. ابن عباس که مراتب فضل و علم و تقوای میثم را می‌دانست، کاغذ و دواتی طلبید تا سخنان میثم را در باره تفسیر قرآن بنویسد. میثم پیش از بیان تفسیر، گفت: ای ابن عباس! چگونه خواهی بود وقتی که مرا مصلوب و به دار آویخته ببینی، نهمین نفری که چوبه دارش هم کوتاهتر از دیگران است؟ ...

ابن عباس گفت: کاهن هم که هستی؟! و خواست که کاغذ را پاره کند.

ابن عباس از علم به آینده بی‌بهره بود، و چون چنین خبر و پیشگویی را از میثم شنید که از جزئیات شهادتش خبر می‌دهد، برایش غیر قابل هضم بود، از این جهت. این گونه برخورد کرد. اما میثم گفت: آرامتر!... آنچه را از من می‌شنوی بنویس و نگهدار! اگر آنچه می‌گویم راست بود، نگاهش‌دار و اگر باطل بود، آن گاه پاره اش کن.... و ابن عباس پذیرفت که چنان کند. (14)

3- راوی حدیث در صدر اسلام

با آن استعداد خاص و موقعیت‌خوبی که میثم داشت، احادیث زیادی از علی(ع) شنیده بود، و آن گونه که از گفته‌های پسرش بر می‌آید، حتی کتابی که مجموعه‌ای از احادیث بود تالیف کرده است، لیکن متأسفانه از نوشته‌های او چیزی باقی نماند و راویان دیگر هم به خاطر درک نکردن موقعیت و اهمیت آن به نقل از وی نپرداختند و بیشتر آنها از دسترس دور ماند. فقط اندکی از روایات میثم در کتابهای حدیث نقل شده است. پسرانش یعقوب و صالح از نوشته‌های او روایت نقل می‌کردند. (15)

4- دانای رازها

چنان که قبلا هم اشاره شد، میثم از بسیاری حوادث آینده، آگاهی داشت و گاهی آنها را پیشگویی می‌کرد. دانای رازهای نهان بود. نامه سر بسته می‌خواند و راز نشنیده می‌گفت... این را نیز از مولایش علی(ع) فرا گرفته بود. آگاهی از سرنوشت خود و افراد دیگر و با خبر بودن از وقایعی که بعدا به وقوع خواهد پیوست، فتنه‌هایی که بعدا پیش خواهد آمد، تاریخ و نحوه شهادتها و وفاتها و... از علومی بود که امیرمؤمنان، آن را به برخی از یاران برگزیده خویش که روحی بزرگ و استعدادی بالا و دلی وسیع و ظرفیتی افزون داشتند، آموخته بود. اینان را #171;اصحاب سر#171; حضرت امیر می‌دانستند و میثم هم یکی از این اصحاب بود. (16)

و در موارد متعددی با استفاده از این موهبت از حوادثی خبر می‌داد و بعدا آن حادثه به همان صورت، تحقق می‌پذیرفت. (17) به چند نمونه از این پیشگوییها اشاره می‌شود:

الف - پیشگویی شهادت خویش

میثم، می‌دانست که چه زمانی و چگونه و به دست چه کسی کشته خواهد شد. قبلا بطور گسترده، این نکته توضیح داده شد. ب - خبر مرگ معاویه

ابو خالد، به صالح، فرزند میثم خبر داد که: روز جمعه‌ای با پدرت در شط فرات به کشتی نشسته بودیم که ناگهان باد سختی محفوظ بمانید. این باد، #171;عاصف#171; است و خبر مرگ معاویه را می‌دهد که هم‌اکنون مرد.

یک هفته بعد، قاصدی از شام آمد. با او ملاقات کردم و اخبار را از او پرسیدم، گفت: مردم در امن و امان به سر می‌برند، معاویه فوت کرده و مردم با فرزندش یزید، بیعت کرده‌اند. گفتم: مرگ معاویه در چه روزی واقع شد؟ گفت: روز جمعه گذشته. (18)

ج - قیام مختار پس از شهادت حضرت مسلم در کوفه، ابن زیاد حاکم کوفه، میثم و مختار و جمعی دیگر را دستگیر و زندانی کرد. میثم تمار به مختار گفت: تو از زندان رها می‌شوی و به خونخواهی حسین بن علی(ع) قیام خواهی کرد و همین شخص را - ابن زیاد - که ما را می‌کشد، خواهی کشت.

ابن زیاد مختار را از زندان، طلیبد تا او را به قتل برساند که در همین اثنا قاصدی از سوی یزید همراه نامه‌ای فرارسید که در آن نامه، دستور آزاد کردن مختار بود. او هم طبق دستور، مختار را رها کرد و میثم را به دار آویخت. (19)

در تاریخ قیام مختار خوانده‌اید که وی عاملان حادثه‌عاشورا را گرفت و به سزای جنایتشان رساند. ابن زیاد هم از کسانی بود که گرفتار شد و سربریده‌اش را نزد مختار آوردند.

د - واقعه کربلا

زنی به نام #171;جبله مکی#171; نقل می‌کند که از میثم تمار شنیدم که می‌گفت: این امت، پسر دختر پیامبرشان را در دهم محرم می‌کشند و دشمنان خدا این روز را مبارک می‌دانند. این واقعه، قطعا انجام خواهد گرفت. این، داستانی است که مولایم امیرمؤمنان مرا از آن آگاه کرده است. او به من خبر داده است که بر حسین(ع) همه چیز خواهد گریست، حتی حیوانات بیابان و دریا و آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و آدمیان و اجنه مؤمن و همه و همه....

آن گاه میثم گفت: ای جبله! بدان که حسین بن علی(ع) سرور شهیدان در قیامت است و یارانش بر شهیدان دیگر برتری دارند. ای جبله! هرگاه به خورشید نگاه کردی و دیدی که چون خون تازه، قرمز است، بدان که سیدالشهدا کشته شده است.

جبله می‌گوید: یک روز از خانه بیرون آمدم. دیدم خورشید بر دیوارها می‌تابد، همچون پارچه‌های رنگ آمیزی شده که به سرخی می‌زد. صیحه کشیده و گریه کردم و گفتم: به خدا سوگند، سرور ما حسین بن علی(ع) کشته شد!.... (20)

شهادت، فصل سرخ زندگی

حمایت از حق، پیامدهایی چون #171;شهادت#171; هم دارد، ولی برای حامیان حق، لذتی بالاتر از آن نیست، چرا که عشقشان به ارزشهای متعالی و ماندگار الهی، آنان را از تعلقات دنیوی آزاد ساخته است و برای سعادت ابدی به آسانی حاضرند تا نقد جان را در میدانهای ایثار و فداکاری و مبارزه به خالق جان بفروشند و به لقای او و بهشت جاوید برسند.

اسلام، عزیزتر از مسلمان است. و اگر مسلمان، عزتی دارد، در سایه ایمان و اسلام است. بنابراین، مسلمان کسی است که در لحظه‌های سرنوشت‌ساز و در هنگام نیاز با بذل مال و جان و هستی، اسلام را یاری کند.

میثم یکی از این جانبازان راه دین و فداکاران مخلص راه ولایت و حق و عدالت بود. جان را هم بر سر حمایت از فضیلت‌هایی که در وجود علی(ع) و در خط ولایت آن حضرت، تجسم یافته بود، فدا کرد. شهادت، میلاد سرخ میثم بود. برگی بود که با خون، رقم بقا بر آن زده شد و کتاب زندگی‌اش پس از مرگ، جاودانگی یافت. اینک با هم این اوراق سرخ و خونین را که سندی دیگر بر کمال و برتری و برجستگی میثم تمار است بخوانیم:

با #171;حبیب#171;

شهادت در راه خدا آرزوی بزرگ #171; میثم تمار#171; و #171;حبیب بن مظاهر#171; بود. و هر دو به این آرزو رسیدند؛ حبیب، در رکاب حسین(ع) و میثم در مبارزه با طغیان #171; ابن زیاد#171;.

روزی، میثم در مجلس #171;بنی اسد#171; با حبیب بن مظاهر ملاقات کرد. مدتی باهم گفتگو کردند. در پایان این دیدار، حبیب بن مظاهر گفت: گویا پیر مرد خربزه‌فروشی (21) را می‌بینم که در راه دوستی فرزندان و خاندان پیامبر، او را به دار می‌آویزند و بر چوبه دار، شکمش را می‌درند. (اشاره به شهادت میثم در کوفه)

میثم هم در پاسخ گفت: من هم گویا مردم سرخ‌رویی را می‌بینم و می‌شناسم، با دو دسته موی بر سر که برای یاری فرزند دختر پیامبرش قیام می‌کند و کشته می‌شود و سرش در کوفه گردانده می‌شود. (اشاره به شهادت حبیب در کربلا) پس از این گفتگو از هم جدا شدند و رفتند.

اهل آن مجلس، که آن دو را به دروغ متهم می‌کردند، هنوز متفرق نشده بودند که «رشید هجری« یکی از یاران علی« فرا رسید و سراغ میثم و حبیب را از آنان گرفت. گفتند: این جا بودند و شنیدیم که چنین و چنان گفتند. گفت: خدا میثم را رحمت کند! فراموش کرد این را هم به گفته‌اش بیفزاید که: «به آن کس که سربریده حبیب را به کوفه می‌آورد، صد درهم بیشتر داده می‌شود.« و .. رفت. آنان گفتند: این دیگر از آن دو هم دروغ‌گوتر است! ولی چند روزی نگذشت که میثم را بردار آویخته دیدیم و سر حبیب را هم پس از کشتنش آوردند و هرچه را که آن دو گفته بودند به همان صورت اتفاق افتاد. (22)

به دنبال «حسین« (ع)

میثم، خبر حرکت امام حسین (ع) را به طرف مکه شنید. در همان سال، تصمیم گرفت که به قصد حج عمره روی به مکه بنهد. در مکه به دیدار امام حسین (ع) موفق نشد. پس از حج به مدینه رفت. در دیداری که با «ام سلمه« - همسر پیامبر - داشت، خود را معرفی کرد. ام سلمه گفت: پیامبر، بارها تو را یاد می‌کرد و در دل شبها، سفارش تو را به علی (ع) می‌نمود. میثم از ام سلمه، حسین بن علی را پرسید. ام سلمه گفت: به اطراف مدینه رفته است، او نیز همواره تو را یاد می‌کرد. میثم گفت: من نیز همواره به یاد آن بزرگوار هستم. امروز موفق به دیدار او نشدم. به او بگو که دوست داشتم بر او سلام بگویم. من بر می‌گردم و به خواست خدا یکدیگر را نزد پروردگار، دیدار خواهیم کرد. (اشاره به شهادت قریب الوقوع امام حسین (ع) بود، زیرا بیست روز پس از این سخن بود که امام حسین (ع) به شهادت رسید.)

آن گاه ام سلمه با عطری محاسن میثم را معطر ساخت. میثم گفت: به زودی ریشم با خون، رنگین خواهد شد. ام سلمه: چه کسی این خبر را به تو داده است؟

میثم: مولا و سرور من!

ام سلمه، در حالی که از اندوه، بغض گلویش را گرفته بود، گریست و گفت: علی (ع) فقط مولای تو نیست، بلکه سرور من و سالار همه مسلمانان است. آن گاه ام سلمه از او خداحافظی کرد. (23)

دستگیر شدن میثم

میثم در کوفه، مورد احترام بود و شخصیت اجتماعی‌اش موقعیت او را از هرجهت، حساس کرده بود. از سفر حج به سوی کوفه برمی‌گشت که «ابن زیاد« دستور دستگیری او را قبل از رسیدن به شهر، صادر کرد. این در حالی بود که مسلم بن عقیل در کوفه به شهادت رسیده و تشنج و اضطراب، کوفه را فراگرفته و شیعیان سرشناس و چهره‌های برجسته هوادار اهل بیت، تحت تعقیب یا در زندان بودند و زمینه برای اعتراضها و شورشها فراهم بود.

«عریف« به همراه صد نفر از ماموران، برنامه دستگیری میثم را قبل از ورودش به کوفه، تدارک دیدند. ابن زیاد او را تهدید کرده بود که اگر میثم را دستگیر نکند، خودش به قتل خواهد رسید. عریف به «حیره« آمد و با همراهانش در انتظار رسیدن میثم بود. میثم را در همان جا، پیش از آن که پایش به خانه برسد گرفتند. میثم به ماموران حوادث آینده و چگونگی شهادت خویش را بازگو کرد.

میثم گرچه در آن روز، پیرمردی سالخورده بود که بر استخوانهایش جز پوستی باقی نمانده بود (24) و از نظر جسمی، تحلیل رفته بود، لیکن از نظر شهامت و قوت قلب و قدرت روحی و اراده استوار و زبان گویا و فصیح و ایمان راسخ در حدی بود که ابن زیاد را، با آن همه قدرت و مامور به وحشت افکنده بود؛ به همین جهت هم برای بازداشت این پیرمرد جواندل و توانمند، صد مامور را گسیل ساخته بود.

ماموران، میثم را به کوفه وارد کردند. به عبیدالله بن زیاد خبر دادند که میثم اسیر و گرفتار شده است. در معرفی میثم به ابن زیاد گفتند که: او از نزدیکترین و برگزیده‌ترین یاران ابوتراب، علی (ع) است.

ابن زیاد گفت: وای بر شما! کار این مرد عجمی به این جا رسیده است؟! بیاوریدش...! میثم را از بازداشتگاه به حضور والی کوفه آوردند.

ابن زیاد، برای آزمودن روحیه میثم و گفتگو با او پرسید: پروردگارت در کجاست؟

- در کمین ستمگران ... که تو یکی از آنانی.

- با این که عجم هستی با من این گونه سخن می‌گویی؟! به من خبر داده‌اند که تو با «ابوتراب« بسیار نزدیک بوده‌ای!

- آری، درست گفته‌اند.

- باید از علی تبری بجویی و با ابراز تنفر از او، او را به زشتی یاد کنی و گرنه دستها و پاهایت را بریده و بر دار می‌آویزم.

میثم در مقابل این تهدید گفت: علی (ع) به من خبر داده است که مرا به دار می‌آویزی.

ابن زیاد برای جبران این وضع نامطلوب که پیش آمده بود، گفت: وای بر تو! با سخنان علی درخواهم افتاد. (عمل بر خلاف آن پیشگویی).

میثم گفت: چگونه؟ در حالی که این خبر را علی - علیه السلام از پیامبر و او از جبرئیل و جبرئیل هم از طرف خدا بیان کرده است. به خدا

سوگند! از مکانی هم که در آن به دار آویخته می‌شوم به خوبی آگاهم که در کجای کوفه است و من نخستین مسلمانی هستم که در راه اسلام بر دهانم لجام زده خواهد شد.

این زیاد با شنیدن این سخن، بیشتر برآشفته و گفت: به خدا قسم! دست و پایت را قطع کرده و زبانت را رها می‌گذارم تا دروغ مولایت و دروغ تو آشکار شود. و همان دم دستور داد که دست و پایش را قطع کنند و بر دارش آویزند. (25) و آن چنان که خواهیم دید، این زیاد نتوانست زبان میثم را رها و گویا ببیند، و به قطع آن هم دستور داد.

بر فراز دار

برای مردان خدا فراز دار، سکوی رفیع و افراشته‌ای برای معراج است. به دار آویختن فرزنانگان و غیورمردان به همان اندازه که برای قدرتهای خودکامه باطل، دلیل ضعف و هراس از آشکار شدن حق و تابش نور فضیلت و راستی است؛ برای شهیدان مصلوب، سرمایه عزت و سند افتخار است. میثم را به جرم حقگویی و حمایت از خط راستین علوی و سازش نکردن با سلطه جبارانه یزیدی به طرف چوبه دار بردند.

میثم را به دار آویختند. میثم مرگ را به چیزی نمی‌گرفت و چنان عادی و بی‌اعتنا، آن را تلقی می‌کرد که بر خشم دشمن می‌افزود. میثم تمار بر فراز دار با صدایی رسا مردم را برای شنیدن حقایق اسلام و احادیث سری علی(ع) فرامی‌خواند. (26) میثم می‌گفت: هرکس می‌خواهد حدیث مکتون و ارزشمند علی(ع) را بشنود، پیش از آن که کشته شوم بیاید. من شما را از حوادث آینده تا پایان جهان، خبر می‌دهم. مردم مشتاق، پیرامون او جمع می‌شدند. میثم از فراز منبر #171؛ دار؛ میثم می‌گفت. فضایل و شایستگیهای اهل بیت پیامبر و دودمان علی(ع) را بازگو می‌کرد و خیانتها و فسادهای بنی‌امیه را فاش می‌ساخت.

بیان حقایق و افشاگریهای میثم، در آن آخرین لحظه‌های حیات و از بالای دار، چنان مؤثر و تکان‌دهنده بود که به #171؛ این زیاد؛ خبر دادند: این بنده، شما را رسوا کرد. گفت: به دهانش لجام بزیند. و میثم، اولین کسی بود که در راه اسلام بر دهانش لجام زده شد. (27)

پس از آن، زبان حقگوی او را، که به صراحت روز و به برندگی شمشیر بود، بریدند. آن کس که مامور بریدن زبانش بود، به میثم گفت: هرچه می‌خواهی بگو! امیر فرمان داده است که زبانت را قطع کنم. میثم گفت: فرزند زن تبهکار -عبیدالله بن زیاد - خیال کرده است که می‌تواند من و مولایم را دروغگو معرفی کند! این است زبان من.

و آن مزدور، زبان میثم را از کامش برآورد.... (28) میثم به همان حالت بود، تا این که فردایش، از بینی و دهان او خون غلیظ می‌آمد و بدین صورت، طبق آن پیشگویی، موی سفید صورتش با خون سرخ، رنگین شد.

روز سوم، مردی نزدیک میثم آمد و با نیزه به او اشاره کرد و گفت: به خدا قسم می‌دانم که اهل عبادت بودی و شبها را به مناجات به‌سرمی‌بردی. آن گاه با نیزه، چنان ضربتی بر پهلو یا شکم میثم فرود آورد که پیکرش دریده شد و جان پاک آن اسوه صبر و مقاومت و رشادت به افلاک شتافت و میثم با روح بلندش معراجی والاتر را آغاز کرد؛ که هم‌اکنون هم، آن طیران معنوی ادامه دارد و با هر درودی که از سوی خداجویان پاکدل و وارسته، نثار آن شهید راه فضیلت می‌گردد، مقام و رتبه‌اش در فردوس اعلا و نزد پروردگار، بالاتر می‌رود.

مزار شهید

مدتی پیکر پاک و مطهر میثم پس از شهادتش بر سر داربود. این زیاد برای اهانت بیشتر به میثم اجازه نداد که بدن مقدس او را فرود آورده و به خاک بسپارند؛ به علاوه می‌خواست با استمرار این صحنه، زهر چشم بیشتری از مردم بگیرد و به آنان بفهماند که سزای مدافعان و پیروان علی(ع) چنین است. ولی غافل از آن بود که شهید، حتی پس از شهادتش هم، راه نشان می‌دهد، الهام می‌بخشد، امید می‌آفریند و مایه ترس و تزلزل حکومتهای جور و ستم است.

هفت تن از مسلمانان غیور و متعهد که از همکاران او و خرمافروش بودند، این صحنه را نتوانستند تحمل کنند که میثم شهید، همچنان بالای دار بماند؛ با هم، هم‌پیمان شدند تا پیکر شهید را برداشته و به خاک بسپارند. برای غافل ساختن مامورانی که به مراقبت از جسد و دار مشغول بودند، تدبیری اندیشیدند و نقشه را به این صورت عملی ساختند که: شبانه در نزدیکیهای آن محل، آتشی افروختند و تعدادی از آنان بر سر آن آتش ایستادند.

نگهبانان، برای گرم شدن به طرف آتش آمدند، در حالی که چند نفر دیگر از دوستان شهید، برای نجات پیکر مقدس #171؛ میثم؛ از آتش دور شده بودند. طبیعتا، ماموران که در روشنایی آتش ایستاده بودند، چشمشان صحنه تاریک محل دار را نمی‌دید. آن چند نفر، خود را به جسد رسانده و آن را از چوبه دار باز کردند و آن طرفتر در محل برکه آبی که خشک شده بود دفن نمودند.

صبح شد. ماموران جنازه را بر دار ندیدند؛ خبر به #171؛ این زیاد؛ رسید. این زیاد می‌دانست که مدفن او مزار هواداران علی(ع) خواهد شد. از این رو جمع انبوهی را برای یافتن جنازه میثم، مامور تفتیش و جستجوی وسیع منطقه ساخت، ولی آنان هرچه گشتند، اثری از جنازه نیافتند و مایوس گشتند. (29)

اینک مزار شهید یک مشهد است و به شهادت ایستاده است. گواه پیروزی حق و شاهد رسوایی و نابودی باطل است. در سرزمین عراق در محلی میان نجف اشرف و کوفه، بارگاهی است که مدفن #171؛ میثم تمار؛ است. بر سنگ مزارش نام میثم به عنوان یار و مصاحب علی - علیه السلام نوشته شده است.

«#میتم» یکپارچه تلاش و اشتیاق بود. در راه تثبیت حق و روشن نگاهداشتن مشعل حق و ارزشهای اصیلی که به خاموشی می‌گرایید، جان بر کف و شهادت طلب بود. او با وارستگی و ایمانی استوار و جهادی پایدار، رهروی راستین در مسیر حق بود؛ مجاهدی سرشار از اخلاص و تجسمی والا از عقیده و جهاد بود. سزاوار است که جویندگان حق و پویندگان راه پاکی که میتم به انجام رسانید، به آن یگانه اقتدا کنند و در اندیشه و کردار و در فکر و عمل، گام، جای گام او بگذارند. که او «#اسوه» بود. و پیروی از اسوه‌های کمال، وظیفه کمال جویان است. شهیدان، اینگونه در تداوم راهشان توسط پیروان وفادار، به حیات جاوید می‌رسند. سلام خدا و فرشتگان و پیاکان بر «#میتم تمار»، که هنوز هم چراغی روشن بر سر راه انسانیت است، نور می‌دهد و «#راه» می‌نماید.

منابع تحقیق

13. رجال کشی، ص 86.
14. بحار الانوار، ج 42، ص 128؛ سفینة البحار، ج 2، ص 524.
15. سفینة البحار، ج 2، ص 524.
16. شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص 59.
17. در اصطلاح علما این آگاهی «#علم بلایا و منایا» نامیده می‌شود.
18. رجال کشی، ص 80.
19. بحار الانوار، ج 42، ص 125.
20. بحار الانوار، ج 45، ص 202.
21. یکی از حرفه‌ها و شغل‌های میتم.
22. سفینة البحار، ج 1، ص 205؛ نفس المهموم، ص 60.
23. شرح ابن ابی الحدید، ج 2، ص 292؛ اعیان الشیعه، ج 10، ص 198.
24. شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص 59.
25. شرح ابن ابی الحدید، ج 2، ص 293؛ بحار الانوار، ج 42، ص 124.
26. در گذشته به دار آویختن، بیشتر به این صورت بود که شخص را با طناب از دار می‌آویختند، ولی نه از گلو، بلکه از کتفها. مصلوب نه بر اثر خفه شدن، بلکه بر اثر فشار طناب و گرسنگی و ... پس از چندی به تدریج جان می‌داد.
27. شرح ابن ابی الحدید، ج 2، ص 294؛ بحار الانوار، ج 42، ص 125.
28. رجال کشی، ص 87.
29. رجال کشی، ص 83.

منبع: مکتب الثقلین